



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

بهار رزمندگان، پاییز ستمگران

کمال خسروی



آبان ۱۴۰۱

(۱)

خیزش انقلابی کنونی و شکل‌پذیری وجوه وجودی انقلابی‌اش را می‌توان در تنش بیش-تعینی و کم-تعینی خصلت‌بندی کرد. گشایش این تنش و حل این تضاد در فرآیند جنبش اجتماعی، راه‌های شکل‌پذیری وجوه انقلابی را می‌گشاید. خصلت بیش-تعینی، از یک‌سو عمل را در قلمروی وسیع‌تر تسهیل می‌کند و راه مشارکت واقعی در کردار اجتماعی توده‌وار افراد و گروه‌های اجتماعی متنوعی را هموار می‌سازد؛ از سوی دیگر، امکان تأویل انگیزه‌ها و هدف‌های این کردار را گسترش می‌دهد، به نحوی که ایدئولوژی‌های گوناگون می‌توانند با «همزیستی» در کنار یک‌دیگر، مشروعیت آن کردار را توجیه کنند. کم-تعینی، حوزه‌ی عمل را محدود می‌کند و از این‌رو با کمبود یا بحران تأویل‌ها دست به‌گریبان است. گشایش نهایی این تنش، مبارزه و پالایش تأویل‌های ناشی از بیش-تعینی و والایش و استحکام تأویل‌های هنوز غایب ناشی از کم-تعینی را به عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و نبردی هژمونیک می‌کشاند.

(۲)

شعار «زن، زندگی، آزادی» سرشت‌نمای این بیش-تعینی در مرحله‌ی کنونی جنبش است، اما پیش از پرداختن به این جنبه‌ی شعار مذکور، باید دلایل قدرت غول‌آسای آن را در مبارزه با نظام و رژیم می‌مانند جمهوری اسلامی برجسته کرد، زیرا این شعار ظرفیت‌هایی بسیار گسترده‌تر و ژرف‌تر از شعارهای تاکنونی دارد و هرچند با تأویلی رادیکال و رهایی‌بخش می‌توان آن را کماکان شعاری فمینیستی نامید، از چارچوب آن چه تاکنون حوزه‌ی شعارهای «فمینیستی» را ساخته است، فراتر می‌رود. شعار «زن، زندگی، آزادی» بنیادهای ایدئولوژی مشروعیت‌بخش نظام و رژیم جمهوری اسلامی را به لرزه می‌اندازد، زیرا پایه‌های نظامی از انتزاعات پیکریافته را که سپهری فراخ‌تر برای زمینه و پوشش مشروعیت سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی گوناگون رژیم از آغاز پیدایشش بوده است، ویران می‌کند.

خواسته‌ی پوشش اختیاری، که بی‌گمان خواسته‌ای مترقی و مشروع است، خواسته‌ای حقوقی است که انسان بودن سوژه‌ای را که حقتش مطالبه می‌شود، مفروض می‌گیرد. اما تأکید عام، فراگیر و جامع بر «زن» در این شعار، ریشه‌های ژرف‌تری از ایدئولوژی رژیم جمهوری اسلامی را نشانه می‌گیرد، زیرا این ایدئولوژی با شی‌وار کردن مفهوم زن به‌مثابه‌ی انسان، با نیمه‌انسان تلقی کردن او و تقلیل جایگاه و منزلتش به شی‌ و مایملک، در اساس سوژه‌بودن و انسان‌بودن او را انکار، یا دست‌کم مشروط می‌کند.

بنابراین مفهوم عام و جامع زن در این شعار، مبارزه علیه این بت‌وارگی و چیزگون‌کنندگی و بنابراین علی‌ه یکی از پایه‌ای‌ترین عناصر ایدئولوژی رژیم جمهوری اسلامی است.

شعار «زندگی»، سرودی در ستایش رشد و شکوفایی طبیعی، تازگی، سرزندگی، عشق، شادی و سرور است. جذابیت این شعار برای نوجوانان و جوانان بی‌په‌وده نیست. اما این شعار در اساس تیشه به ریشه‌ی عنصری ایدئولوژیک در رژیم جمهوری اسلامی می‌زند، که ستایش‌گر سوگ و مرثیه و مرگ است. شعار زندگی فقط مطالبه‌ی به‌اصطلاح «استیل» یا سبک دیگری از زندگی نیست، بلکه در رو در رویی با ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی رویارویی ستایش زندگی و ستایش مرگ به‌طور اعم است. ابو دوجان الافغانی، یکی از سخنگویان نظامی داعش در بیانیه‌ی این جریان به مناسبت حمله‌ی تروریستی به مادرید در مارس ۲۰۰۴ خطاب به مخالفان می‌نویسد: «شما عاشق زندگی هستید، ما عاشق مرگیم.»

شعار «آزادی» نیز فقط به معنای رهایی سیاسی به‌طور اخص یا نظام سیاسی متفاوتی با رژیم جمهوری اسلامی نیست، بلکه در رویارویی با ایدئولوژی این نظام، درک و طرحی از زندگی را نشانه می‌گیرد که خود را تنها مالک حقیقت و حقانیت می‌داند و تأویل این حقیقت را به مرجعی از «رهبری» یا «ولایت» می‌سپارد؛ مبارزه با طرح و درکی است که بر امحاء و انکار چندگونگی و چندگانگی استوار است.

بنابراین عناصر شعار «زن، زندگی، آزادی» ایدئولوژی جمهوری اسلامی — و نه فقط جمهوری اسلامی — را در ژرف‌ترین ریشه‌ها و بنیادهایش به مبارزه می‌طلبد.

(۳)

خصلت بیش-تعینی این شعار، بی‌گمان عمل را تسهیل کرده، اما میدان به مراتب فراخ‌تری برای تأویل‌ها فراهم آورده است:

در مفهوم عام و جامع «زن»، نه تنها مبارزه‌ی رهایی‌طلبانه و ضد بت‌وارگی و چیزگون‌شدگی می‌گنجد، بلکه تصویری خیالی نیز جای می‌گیرد که این بار، نه تنها چیزگون‌شدگی، بلکه بت‌وارگی را در قالب کالایی‌شدن تصویر و تصور زن می‌پذیرد و زن را یا در قالب عروسکی هالیوودی یا نقش‌های نمایشی و باسمه‌ای جنگ‌جویان افسانه‌ای در دوران مدرن عرضه می‌کند. این تصور، فرانمودی است که جایگاه زن در مبارزه علیه بت‌وارگی و چیزگون‌شدگی را پنهان می‌کند.

در مفهوم «زندگی»، فقط رویارویی زندگی و مرگ متجلی نمی‌شود، بلکه تصویر و تصور طبقه‌ی «متوسط» از زندگی، بیش‌ترین فضای جولان را می‌یابد و در فضایی که در خفقان جمهوری اسلامی حتی «حسرت یک زندگی معمولی» — در ترانه‌ی «برای...» نیز — دارد، مناسب‌ترین امکان برای چیره‌کردن عنصری از این ایدئولوژی را بدست می‌آورد.

در تأویل مفهوم «آزادی»، نه تنها میدان به مراتب فراخ‌تر است، بلکه ایدئولوژی مسلط بورژوایی بیش‌ترین و بهترین امکان تسلط ایدئولوژیک را دارد. بدیهی است که آن‌چه ایدئولوژی بورژوایی از آزادی می‌فهمد، در بهترین حالت اشکال گوناگون به‌اصطلاح «دمکراسی»، به‌مثابه‌ی همزاد و همپای جامعه‌ی سرمایه‌داری و مدلی سازگار با این شیوه‌ی ستم و استثمار برای زندگی اجتماعی انسان است. ایدئولوژی بورژوایی با آبدیده‌تر شدن در جنگ سرد و با تکیه بر فروپاشی جوامع نوع شوروی، که آن‌ها را با اصرار و ابرام جوامع «کمونیستی» و «سوسیالیستی» می‌نامد، سال‌هاست که دوگانه‌ی منحوس «یا دمکراسی یا سوسیالیسم» را در هر بوق و کرنایی می‌دمد و بدیهی است که از «آزادی»، درکی جز تقابل و تناقض آن با «سوسیالیسم» ندارد. اما این دوگانگی تصنعی در حقیقت وارونگی و فرانمودی است که می‌کوشد با برقراری تناقض دروغین بین دمکراسی و سوسیالیسم، محتوای صوری دمکراسی بورژوایی را پنهان کند و بر فراتر رفتن دمکراسی رهایی‌بخش از مرزهای صوری به‌سوی آزادی‌های حقیقی فردی و اجتماعی، و نیز بر همراهی و همپایی گسست‌ناپذیر دمکراسی و سوسیالیسم پرده بیندازد.

در اقبالی که اینک سردمداران و سیاست‌پیشه‌گان دولت‌های غربی نسبت به خیزش و انقلاب ایران نشان می‌دهند و استقبال گسترده‌ی رسانه‌های بزرگ جریان غالب در غرب از این خیزش و انقلاب، بی‌گمان همان تأویل از مفاهیم زن و زندگی و آزادی غالب است و نه تنها از چارچوب ایدئولوژی بورژوایی فراتر نمی‌رود، بلکه برعکس تلاشی عظیم برای محصور و محدودکردن آن در همین چارچوب است.

همین سیاست‌پیشه‌گان و همین رسانه‌ها، همین امروز درباره‌ی قتل عام مخالفان در میانمار، درباره‌ی قتل خبرنگار فلسطینی شیرین ابو عاقله از سوی سربازان اسرائیلی، درباره‌ی جنایات توصیف‌ناپذیر نسبت به مهاجران آفریقایی در دوزخ اردوگاه‌های لیبی و در مورد تاخت و تاز قلدرمنشانه‌ی اردوغان در روزه‌ها، خفقان مرگ گرفته‌اند. همان دستی که برای خیزش مردم ایران دست‌افشانی می‌کند، دست قاتل خون‌خوار دیگری مانند ولیعهد سعودی را می‌فشارد. با این حال — با هشیاری نقادانه نسبت به منافع سیاسی و ژئوپولیتیک این کشورها و رسانه‌هایشان — بازتاب رویدادهای ایران و پژواک آن در افکار

عمومی و لایه‌هایی از مردم که تاکنون (و هنوز نیز) تفاوتی بین «ایران» و «ایراک» نمی‌شناسند و در بهترین حالت، نام ایران را با «شاه و ملکه» یا گربه و فرش ایرانی و حداکثر «کُمینی» تداعی می‌کنند، جای خوشحالی و به‌سود جنبش ایران است.

بدیهی است که تلاش‌های مهاجران و ایرانیان خارج کشور — تلاشی که از سوی فعالان سیاسی و اجتماعی چپ و مترقی کمابیش همواره وجود داشته است — در برانگیختن توجه افکار عمومی به شرایط ایران و آگاه‌ساختن گروه‌های وسیع‌تری با زمینه‌ها و اهداف این جنبش نقش ویژه‌ی خود را داراست.

(۴)

کم-تعیننی خیزش کنونی، همانا غیبت کارگران و کارکنانی که به‌طور بی‌واسطه در قلمرو تولید و تحقق ارزش فعالند، حوزه‌ی عمل را تنگ و رقابت بر سر تأویل‌ها را دشوار می‌کند. بدیهی است که این اشاره، جای کار دشوار و ضروری واکاوی علت و چند و چون این غیبت را پُر نمی‌کند و هدف ما در این جا نیز بی‌گمان نادیده‌گرفتن ضرورت این واکاوی نیست. هم‌چنین، این اشاره به این معنا نیست که کارگران در جنبش کنونی حضور یا حضور مشخصی ندارند. این نیز نکته‌ای است که فقط با پژوهش‌های مشخص جامعه‌شناختی قابل تشخیص و تدقیق است. تأکید فقط بر این است که این کارگران با عزیمت از جایگاه خود در فرآیند تولید و تحقق ارزش، نقش فعالی در مراحل آغازین این جنبش ایفا نکرده‌اند. بدیهی است که اعتصابات و فعالیت‌های جنبش کارگری، دست‌کم از ۱۳۹۶ به‌طور عیان و آشکار وجود داشته‌اند و هنوز هم در حوزه‌های گوناگون وجود دارند. مسئله این است که ورود مشخص و شاخص جنبش کارگری در خیزش کنونی باید حلقه‌ی پیوندی بین خواست‌های اقتصادی و سیاسی واقعی خود — که زمینه و انگیزه‌ی اعتراضات و اعتصابات در هر حوزه‌ی معین هستند — و بُعد سیاسی خیزش کنونی بیابد و شرایط این خیزش معین، یا دست‌کم در آغازهای آن، هنوز چنین فرصت و امکانی را بدست نداده است. حتی سازمان‌یافته‌ترین تشکل‌ها بین کارگران و معلمان، با آن‌که اعضای فعال و مبارز و پیشتازشان در زندان‌اند و این امر بهترین حلقه‌ی پیوند سیاسی بین خواست‌های مشخص حوزه‌ی کار و جنبش سیاسی است، هنوز به شکل‌های رادیکال‌تری از مبارزه روی نیآورده‌اند. به‌نظر می‌رسد دفاع از دانش‌آموزان و معلمان زندانی در فراخوان‌های اخیر معلمان، اعتصابات کارگری و فراخوان به اعتصاب در یکی دو هفته‌ی اخیر (پتروشیمی، کامیون‌داران، هفت‌تپه و فولاد)، تلاش‌های موفق‌تری در یافتن برخی از این حلقه‌های پیوند است.

یک جلوه از اعتراض با عزیمت از جایگاه عاملین تولید و تحقق ارزش، اعتصابات سراسری اصناف و کسبه در برخی از شهرهای کردستان است که هرچند به حوزه‌ی نسبتاً کوچکی از توزیع و مبادله محدود می‌شود، تأثیر شاخص خود را دارد. باید توجه داشت که ورود کارگران فقط به معنای تقویت نیروی کمی جنبش نیست، بلکه با افزایش تعینی تازه بر جنبش، از یک سو ضمن حفظ امکان عمل، از بیش-تعینی آن می‌کاهد، اما از سوی دیگر، با والایش و تنقیح حوزه‌های تأویل، به فرآیند جنبش و مسیر آن صراحت تازه‌ای می‌بخشد، به نحوی که با صراحت‌بخشیدن به آرمان‌های رهایی‌بخش و ضد ستم و استثمار، راه تأویل را بر امکان برخی از بدیل‌ها می‌بندد.

(۵)

بدیهی است که گشایش این تنش و حل این تضاد به سهم خود گام موثری در حل مسئله‌ی بسیار پراهمیت سازمان‌یابی و راهبری جنبش برخواهد داشت. با این حال ذکر دو نکته حتی در این یادداشت بسیار کوتاه ضروری است:

یک: پراتیک خودزاینده به معنای اختراع دوباره‌ی همه‌ی دانش و تجربه‌ی مبارزات رهایی‌بخش دست‌کم دو سده‌ی پیشین در جهان نیست. پراتیک خودزاینده فقط مدعی است که نباید خودزاینده‌ی پراتیک را در چارچوب انتظارات و توقعات ایدئولوژیک اسیر کرد، بلکه شکوفایی و زاینده‌ی پراتیک را عنصر سرشتی آن دانست و این شکوفایی و زاینده‌ی را در فرآیند مبارزه‌ی سیاسی و رهایی‌بخش و در دیالکتیک نقد منفی/نقد مثبت، لحاظ کرد. پراتیک خودزاینده اختراع دوباره‌ی چرخ‌های شناخته‌شده‌ی مبارزه نیست، بلکه برشناسی چرخ‌ها و چرخ‌دنده‌های بزرگ و کوچکی است که مبارزه و هر پراتیک مشخص می‌سازد؛ هم‌چنین نگاه و رویکردی انتقادی به همه‌ی چرخ‌ها یا دست‌آوردهای موجود است، چنان که بتوان بنا بر نیازهای یک پراتیک مشخص، چرخ تازه‌ای را جایگزین چرخ کهنه کرد.

دو: این سرشت پراتیک، نه اهمیت راهبری مبارزه‌ی سیاسی را انکار می‌کند، و نه نقش نهادین کردن و نهادین‌شدن دانش و تجربه‌ی مبارزات تاکنونی جهانی در نهادها و ارگان‌های شناخته‌شده‌ای مانند رسانه‌ها، تشکل‌ها و احزاب سیاسی یا نهادها و ارگان‌های نوپدید، و نه وظیفه و مسئولیت رهبرانی که در فرآیند مبارزه‌ی واقعی شایستگی امر رهبری و راهبری را کسب، و اعتماد مبارزان و رزمندگان را در مقاطع گوناگون جنبش به‌خود جلب کرده‌اند. بدیهی است که این جایگاه و این نقش‌ها، نه مادام‌العمر و نه

غیرقابل جایگزینی اند، اما مادام که فعلیت دارند، نمی‌توان به بهانه و با توسل به «خودِ جنبش» و با این ادعا که «خودِ جنبش» مسائش را حل خواهد کرد، از به‌عهده گرفتن آن‌ها شانه خالی کرد.

(۶)

در ابعادی جهانی/تاریخی می‌توان گفت که بار دیگر ممکن است فرصتی تاریخی پیش آید و بار دیگر، چپ آماده نیست. شاید این ناآمدگی — به‌رغم ستایش دست‌آوردهای تجربه‌ی مبارزاتی و نظری مبارزان و اندیشمندان بسیار — از این‌روست که پس از شکست انقلاب روسیه و انقلاب در اروپا، اندیشه‌ی انتقادی و انقلابی در جنگی تدافعی و در عقب‌نشینی گام به گام در برابر ایدئولوژی بورژوازی بوده است. شاید جنگی تهاجمی در فرآیند طولانی انقلاب ایران، امکان چشم‌اندازهای نظری و پراتیکی نوپدید را فراهم کند.